



Shiraz University
RICeST
ISC

ISSN: 2008-7926

Journal of

Legal Studies

Scientific

Vol. 18, Issue 1, Spring 2026

JLS

Journal of Legal Studies

Journal Homepage: <https://jls.shirazu.ac.ir/>
doi: <https://10.22099/JLS.2025.53873.5363>



Research Article

The Right to Mother Tongue Education in Light of Theories of Justice and Hohfeld's Framework

Shiva Bazargan^{1*}, Reza Eslami²

1. Ph.D. in Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Human Rights, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Article history:

Received: 03-08-2025

Accepted: 03-09-2025

Abstract

Introduction

Legal systems worldwide exhibit divergent approaches to mother tongue education. Despite broad interpretations of international human rights instruments and Article 15 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran—which declares the teaching of ethnic and local literature "free"—a comprehensive theoretical framework to elucidate the nature of this right and the consequent obligations it imposes on the state remains elusive. The central question of this research is whether mother tongue education constitutes a "claim-right," imposing positive obligations on the state, or is merely a "liberty-right," requiring only negative obligations (i.e., non-interference). This paper aims to answer this question by focusing on theories of educational justice and Wesley Hohfeld's analytical framework, thereby examining the nature of the right to mother tongue education and its impact on the type and extent of state obligations, ultimately proposing practical solutions for its guarantee within legal systems.

Please cite this article as:

Bazargan, SH., Eslami, R (2026). The Right to Mother Tongue Education in Light of Theories of Justice and Hohfeld's Framework. *Journal of Legal Studies*, 18(1), 611-642. <https://doi: 10.22099/JLS.2025.53873.5363>

* Corresponding author:

E-mail address: sh.bazargan70@gmail.com

Methods

This research employs an analytical-descriptive method with an interdisciplinary approach (encompassing legal philosophy, human rights, and political science). The theoretical section utilizes conceptual analysis to investigate the philosophical and ethical foundations of mother tongue education in light of theories of justice, particularly Michael Walzer's "complex equality" and the capability approach of Amartya Sen and Martha Nussbaum. In the legal section, relying on Hohfeld's analytical framework, the nature of the right to mother tongue education (claim-right vs. liberty-right) and the resulting state obligations are analyzed. Legal data is gathered and scrutinized from international documents (e.g., the International Covenant on Civil and Political Rights, UNESCO's Mother Language Charter) and national documents (especially Article 15 of Iran's Constitution). Furthermore, the research background has been studied through a systematic search of academic databases and library resources.

Results

The findings indicate that the right to mother tongue education has a dual nature. On one hand, as a liberty-right, it obliges the state to refrain from interference and abstain from creating obstacles to the voluntary teaching of mother tongues. However, this study demonstrates that this view is insufficient for the long-term actual guarantee of this right and could lead to the erosion and extinction of mother tongues. On the other hand, under specific conditions and based on theoretical foundations of justice, particularly Walzer's theory, mother tongue education can also be asserted as a claim-right. Walzer, by criticizing "simple equality" (equal distribution of resources) and advocating for "complex equality," emphasizes that educational justice requires recognizing identity differences, including linguistic identity. Consequently, the state becomes obligated to provide the necessary facilities and infrastructure for the realization of this right, including supplying teachers, textbooks, and classrooms in the mother tongue. Analyzing Article 15 of the Constitution, by referring to the detailed minutes of the Assembly of Experts and a dynamic interpretation, suggests the existence of such a positive obligation for the state. Furthermore, the findings show that challenges raised against this right, such as threats to national unity or implementation difficulties, can be refuted and managed with empirical evidence from multilingual countries (e.g., Canada, India) and practical solutions like educational decentralization and state regulation.

Conclusion

In conclusion, it can be argued that the right to mother tongue education, within the Hohfeldian framework, has a hybrid nature, encompassing both a liberty-right (state's negative obligation) and, under just conditions, a claim-right (state's positive obligation). The full realization of this right necessitates a transition from simple equality towards Walzer's complex equality. Practically guaranteeing this right not only enhances human dignity, reduces discrimination, and strengthens cultural identity but also, by increasing the trust and participation of ethnic groups, leads to more sustainable national cohesion and cultural enrichment of society. A practical and middle-ground solution for Iran is a gradual shift towards a decentralized educational system with a state regulatory role, phased budget allocation, and utilization of local capacities to simultaneously secure citizens' rights and address practical state considerations.

Keywords: Mother tongue education, Positive state obligations, Negative state obligations, Hohfeld's incidents, Claim-right, Liberty-right.



دوره هجدهم، شماره اول، بهار ۱۴۰۵

JLS

مجله مطالعات حقوقی

Journal Homepage: <https://jls.shirazu.ac.ir/>
doi: <https://10.22099/JLS.2025.53873.5363>

مقاله پژوهشی

حق آموزش به زبان مادری در پرتو نظریه‌های عدالت و تقسیمات هوفلدی

شیوا بازرگان^{۱*}، رضا اسلامی^۲

۱. دانش‌آموخته دکتری، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
۲. استادیار، گروه حقوق بشر، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۶

اطلاعات مقاله

چکیده

مقدمه: رویکرد نظام‌های حقوقی به مسئله آموزش به زبان مادری همواره با تنوع و اختلاف نظر همراه بوده است. با وجود تفسیرهای گسترده از اسناد بین‌المللی حقوق بشر و اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که آموزش ادبیات زبان‌های محلی و قومی را آزاد اعلام می‌کند، هنوز نظریه‌ای جامع برای تبیین ماهیت این حق و تعهدات ناشی از آن برای دولت ارائه نشده است. پرسش محوری این پژوهش آن است که آیا آموزش به زبان مادری به‌عنوان یک «حق-ادعا» (Claim-right) تعهدات ایجادکننده برای دولت ایجاد می‌کند یا صرفاً یک «حق-آزادی» (Liberty-right) است که تنها تعهد سلبی دولت را در پی دارد؟ هدف این مقاله، پاسخ به این پرسش با تمرکز بر نظریه‌های عدالت آموزشی و چارچوب تحلیلی وسلی هوفلد است تا از این رهگذر، ماهیت حق آموزش به زبان مادری و تأثیر آن بر نوع و میزان تعهدات دولت را بررسی کرده و راهکارهایی برای تضمین عملی این حق در نظام‌های حقوقی ارائه دهد.

استناد به این مقاله:

بازرگان، شیوا و اسلامی، رضا (۱۴۰۵). حق آموزش به زبان مادری در پرتو نظریه‌های عدالت و تقسیمات هوفلدی. *مجله مطالعات حقوقی*. ۱۸. (۱). ۶۱۱-۶۴۲.

E-mail address: bazargan70@gmail.com

* نویسنده مسئول:

روش‌ها: این پژوهش از روش تحلیلی-توصیفی با رویکردی بین‌رشته‌ای (فلسفه حقوق، حقوق بشر و علوم سیاسی) بهره می‌گیرد. در بخش نظری، با استفاده از تحلیل مفاهیم، مبانی فلسفی و اخلاقی آموزش به زبان مادری در پرتو نظریه‌های عدالت، به‌ویژه نظریه «برابری پیچیده» مایکل والزر و رویکرد توانایی آمارتیا سن و مارتا ناسبام، بررسی شده است. در بخش حقوقی، با تکیه بر چارچوب تحلیلی هوفلد، ماهیت حق آموزش به زبان مادری (حق-ادعا یا حق-آزادی) و تعهدات ناشی از آن برای دولت تحلیل شده است. داده‌های حقوقی از اسناد بین‌المللی (مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، منشور زبان مادری یونسکو) و اسناد ملی (به‌ویژه اصل ۱۵ قانون اساسی ایران) استخراج و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. همچنین، پیشینه تحقیق از طریق جست‌وجوی نظام‌مند در پایگاه‌های علمی و منابع کتابخانه‌ای مطالعه شده است.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که آموزش به زبان مادری دارای ماهیتی دوگانه است. از یک سو، به عنوان یک حق-آزادی، دولت را ملزم به عدم مداخله و خودداری از ایجاد مانع در مسیر آموزش داوطلبانه زبان‌های مادری می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که این دیدگاه برای تضمین واقعی این حق در بلندمدت کافی نیست و می‌تواند به فرسایش و نابودی زبان‌های مادری بینجامد. از سوی دیگر، تحت شرایط خاص و بر اساس مبانی نظری عدالت، به‌ویژه نظریه والزر، آموزش به زبان مادری می‌تواند به عنوان یک حق-ادعا نیز مطرح شود. والزر با نقد «برابری ساده» (توزیع یکسان منابع) و دفاع از «برابری پیچیده»، تأکید می‌کند که عدالت آموزشی مستلزم به رسمیت شناختن تفاوت‌های هویتی، از جمله هویت زبانی، است. بر این اساس، دولت متعهد می‌شود تا امکانات و زیرساخت‌های لازم برای تحقق این حق، از جمله تأمین معلم، کتاب درسی و کلاس درس به زبان مادری را فراهم آورد. در تحلیل اصل ۱۵ قانون اساسی، با استناد به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان و تفسیر پویا، می‌توان به وجود چنین تعهد ایجابی برای دولت رسید. همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهد که چالش‌های مطرح شده علیه این حق، مانند تهدید وحدت ملی یا دشواری‌های اجرایی، با شواهد تجربی از کشورهای چندزبانه (مانند کانادا و هند) و راهکارهای عملی مانند تمرکززدایی آموزشی و تنظیم‌گری دولت قابل رد و مدیریت است.

نتیجه‌گیری: در نتیجه می‌توان ادعا کرد که حق آموزش به زبان مادری، ذیل چارچوب هوفلدی، ماهیتی ترکیبی دارد و هم شامل حق-آزادی (تعهد سلبی دولت) و هم در شرایط عادلانه، حق-ادعا (تعهد ایجابی دولت) می‌شود. تحقق کامل این حق مستلزم گذار از برابری ساده به سمت برابری پیچیده والزر

است. تضمین عملی این حق نه تنها به کرامت انسانی، کاهش تبعیض و تقویت هویت فرهنگی افراد کمک می‌کند، بلکه از طریق افزایش اعتماد و مشارکت اقوام، به انسجام ملی پایدارتر و غنای فرهنگی جامعه می‌انجامد. راه‌حل میانه و عملی برای ایران، حرکت تدریجی به سمت سیستم غیرمتمرکز آموزشی با نقش تنظیم‌گری دولت، تخصیص تدریجی بودجه و استفاده از ظرفیت‌های محلی است تا همزمان هم حق شهروندان تأمین شود و هم ملاحظات عملی دولت مورد توجه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: آموزش به زبان مادری، تعهدات ایجابی دولت، تعهدات سلبی دولت، تقسیمات هوفلدی، حق-ادعا، حق-آزادی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سرآغاز

برخی زبان را تشکیل‌دهنده کلیت جهان‌بینی فرد و برخی به صورت معتدل‌تر، بر تأثیر انکار نشدنی آن در نحوه تفسیر و فهم فرد از محیط اطراف اذعان می‌کنند. زبان‌شناسان و قوم‌شناسان هردو نظریه را درست می‌دانند (Kangas, 2000: 133-136). از نظر اکهارد وولف، در آموزش، زبان همه‌چیز نیست؛ اما بدون زبان همه‌چیز در آموزش بی‌اهمیت است (زارع کهنمویی، ۱۳۹۵: ۲۹۷).

آموزش به زبان مادری در نظام حقوقی بشر بین‌المللی نیز مطرح شده است. اگرچه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به حق بر آموزش اشاره کرده اما در مورد زبان آموزش ساکت است. کمیته حقوق بشر در تصمیم خود با توجه به مفاد ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، آموزش به زبان اقلیت‌ها را بخشی از حقوق بنیادین فرهنگی اقلیت‌ها دانسته است.^۱ منشور زبان مادری یونسکو نیز تأکید می‌کند که همه دانش‌آموزان باید تحصیلات رسمی خود را به زبان مادری آغاز کنند. همه دولت‌ها موظف هستند که برای تقویت و آموزش زبان مادری اقدامات لازم را انجام دهند زیرا آموزش به زبان مادری وسیله‌ای برای برابری اجتماعی شمرده می‌شود. در کنوانسیون یونسکو به تأسیس و نگهداری مؤسسات زبانی و همین‌طور حق بر آموزش زبان و تحصیل به زبان مادری تصریح شده است (اسلامی، ۱۳۹۵: ۲۹۰).

ماده ۲۶ اعلامیه جهانی از حق بر آموزش سخن می‌گوید و بند اول ماده ۹ اعلامیه حقوق بشر اسلامی قاهره جامعه و دولت را در برابر حق بر آموزش می‌کند. معنای این مواد این است که شهروندان نیاز به آموزش دارند و تضمین آن با زبان حق صورت می‌گیرد و بدین ترتیب در برابر افراد، جامعه و دولت موظف به تأمین شرایط و وسایل آموزش است. شاید بتوان بر اساس اصول عدالت توزیعی نشان داد که همه اعضای یک جامعه سیاسی سزاوار دریافت آموزش هستند، ولی از نظر برخی حقوقدانان، حمایت از

1 .Mavlonov v. Uzbekistan, Communication No 1334/2004 U.N Doc. CCPR/C/95/D/1334/ 2004, (Apr. 29.2009)

این دیدگاه زیر عنوان حق محل تردید است (راسخ، ۱۳۹۳: ۲۷۹) و از حداقل آموزش به عنوان یکی از مصادیق مصلحت جمعی یاد می‌کنند (راسخ و بیات، ۱۳۹۰: ۱۱۲). از نظر نویسندگان این مقاله، فراهم آوردن امکانات آموزش و حتی بالاتر از آن تحصیل برای همه افراد جامعه بدون اعمال هیچ‌گونه تبعیضی از حق‌های اساسی به شمار می‌رود. حتی اگر رویکرد تاریخی نیز داشته باشیم، جامعه ایرانی در یک‌صد سال اخیر نسبت به سایر جوامع نزدیک به ما آموزش را در اولویت خود قرار داده و هزینه‌های زیادی را مخصوصاً پس از انقلاب صرف آن کرده است. قانون اساسی نیز آموزش را به عنوان یک حق شناسایی و دولت را موظف به تهیه امکانات آموزش رایگان تا سطح متوسطه کرده است؛ همان‌گونه که از منظر حقوق بشر بین‌المللی نیز آموزش یک حق بنیادین است که تکلیف مستقیم و اولیه بر دولت ایجاد می‌کند و حتی از نظر آن دسته از کسانی که از آموزش با زبان مصلحت جمعی دفاع می‌کنند، بازهم صورت مسئله تغییری نمی‌یابد و آموزش از مصادیق اصلی و ضروری حفظ مصلحت عمومی است. با این پیش‌فرض آنچه مورد بحث ما در این مقاله است نه صرفاً تأمین حداقل آموزش عمومی، بلکه موضوع آموزش به زبان مادری است.

مسئله آموزش زبان مادری می‌تواند به تبع رویکردهای نظری مختلف در حوزه آموزش، اخلاق، دانش زبانی، روانشناسی و... مطرح شود. برای مثال در حوزه عدالت، هیچ شکی نیست که ارائه آموزش اقتضای عدالت است. نظریه پردازان عدالت بر اهمیت آموزش به عنوان یکی از مهم‌ترین قابلیت‌های انسانی تأکید می‌کنند که می‌تواند زمینه‌ساز برابری باشد اما آیا آموزش به زبان مادری نیز یکی از اقتضات عدالت و آموزش عادلانه است؟ در این مقاله قبل از ورود به بعد حقوقی مسئله، نگاه اجمالی عدالت گرایانه به موضوع خواهیم انداخت. ضرورت این امر از آنجایی احساس شد که

۱. اصل سی‌ام: دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد.

پیشینه تحقیق‌های موجود در مورد آموزش به زبان مادری بدون توجه به ابعاد نظری موضوع، صرفاً به بحث تضمین حقوقی آن پرداختند^۱ و هدف ما گامی فراتر گذاشتن از آن و یافتن نقطه ثقل مفهوم عدالت با بحث تضمین آموزش به زبان مادری به عنوان حق - ادعا یا حق - آزادی است. همان‌گونه که می‌دانیم تضمین می‌تواند به زبان حق یا مصلحت باشد (راسخ و عامری، ۱۳۹۳: ۴۵۳)؛ اما رویکرد موردنظر ما در این مقاله، رویکردی بر مبنای فلسفه حق و اقتضای عدالت است که بالطبع بر نظام حقوق اساسی و میزان و نحوه تعهد دولت در مقابل امر آموزش به زبان مادری نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد. از آنجایی که مفهوم اجماعی عدالت یکسان است اما در واقع تأویل و تفسیر و به عبارت بهتر نظریه عدالت متعدد هستند، نویسندگان این مقاله نمی‌خواهند به صورت عام و کلی ادعا کنند که آموزش به زبان مادری مطابق عدالت یا حتی لازمه عدالت است. زیرا ممکن است در مقابل پرسیده شود تعریف شما از عدالت چیست که آموزش به زبان مادری را یکی از اقتضات آن می‌دانید؟ به همین دلیل ما سعی می‌کنیم بر یک نظریه ارزشی عدالت تمرکز کنیم که بر پایه اصل ارزشی برابری بنا نهاده شده است و به این سؤال اصلی پاسخ دهیم که آیا می‌توان بنا به اصل ارزشی برابری از حق آموزش به زبان مادری سخن گفت؟ اگر می‌توان، حق آموزش به زبان مادری دقیقاً به چه معناست و در تقسیمات چهارگانه تحلیل هوفلدی در قالب حق - ادعا می‌گنجد یا حق - آزادی؟ در صورت حق - ادعا بودن آموزش به زبان مادری چه تأثیری بر نوع تعهدات دولت و میزان آن خواهد داشت و در صورت حق - آزادی بودن تعهدات دولت چه شکلی پیدا می‌کند؟

این پژوهش از روش تحلیلی - توصیفی با رویکردی بین‌رشته‌ای بهره می‌گیرد. در بخش نظری، با استفاده از تحلیل مفاهیم نظریه‌های عدالت (به‌ویژه نظریه عدالت جان رالز و رویکرد توانایی آمارتیا سن و مارتا ناسبام)، مبانی فلسفی و اخلاقی آموزش به

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (شریفی ۱۳۸۵؛ عابدینی، ۱۳۹۴).

زبان مادری بررسی می‌شود. در بخش حقوقی، با تکیه بر چارچوب تحلیلی هوفلد، ماهیت حق آموزش به زبان مادری (حق - ادعا یا حق-آزادی) و تعهدات ناشی از آن برای دولت تحلیل می‌شود. داده‌های حقوقی از اسناد بین‌المللی (مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، منشور زبان مادری یونسکو و اعلامیه جهانی حقوق بشر) و اسناد ملی (اصل ۱۵ قانون اساسی ایران) گردآوری و تحلیل شده‌اند. همچنین برای بررسی پیشینه تحقیق، منابع علمی مرتبط با موضوع از طریق جست‌وجوی نظام‌مند در پایگاه‌های علمی و کتب حقوقی و فلسفی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. این پژوهش با ترکیب تحلیل نظری و حقوقی، به دنبال ارائه راهکارهایی عملی برای تضمین آموزش به زبان مادری در چارچوب عدالت و حقوق بشر است.

مطالعات متعددی به موضوع آموزش به زبان مادری پرداخته‌اند، اما بیشتر این پژوهش‌ها بر جنبه‌های حقوقی یا عملی مسئله متمرکز بوده‌اند و کمتر به مبانی نظری عدالت در این حوزه توجه نشان داده‌اند. برای مثال، اسلامی (۱۳۹۵) در بررسی اسناد بین‌المللی حقوق بشر، بر تعهدات دولت‌ها به آموزش به زبان مادری به‌عنوان بخشی از حقوق فرهنگی اقلیت‌ها تأکید کرده است. زارع کهنمویی (۱۳۹۵) نیز با اشاره به اهمیت زبان در آموزش، آموزش به زبان مادری را ابزاری برای برابری اجتماعی دانسته است. از سوی دیگر، راسخ (۱۳۹۳) و راسخ و بیات (۱۳۹۰) در تحلیل حق آموزش، آن را در چارچوب مصلحت جمعی یا عدالت توزیعی بررسی کرده‌اند، اما به‌طور خاص به آموزش به زبان مادری نپرداخته‌اند. در حوزه بین‌المللی، کانگاس (۲۰۰۰) به نقش زبان مادری در شکل‌گیری جهان‌بینی و فهم افراد اشاره کرده و آموزش به این زبان را برای رشد شناختی و فرهنگی ضروری دانسته است. با این حال، فقدان یک چارچوب جامع که آموزش به زبان مادری را هم از منظر نظریه‌های عدالت و هم از منظر تحلیل حقوقی (مانند چارچوب هوفلدی) بررسی کند، در ادبیات موجود مشهود است. این پژوهش با هدف پر کردن این شکاف، به تحلیل آموزش به زبان مادری به‌عنوان یک حق بنیادین و بررسی تعهدات دولت در این زمینه می‌پردازد.

در راستای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، این مقاله در سه قسمت بحث را پی می‌گیرد؛ ابتدا مبانی نظری آموزش به زبان مادری را مطرح می‌کند، سپس وارد تعهدات دولت شده و تعهد دولت در قبال آموزش به زبان مادری را بسته به آنکه چه مفهومی از حق آموزش به زبان مادری داریم، تفکیک کرده و آثار و پیامدهای هر یک را بررسی می‌کند.

۱. تضمین آموزش به زبان مادری در سطح نظری

تضمین حق در دو سطح نظری و عملی قابل مطرح شدن است. تضمین نظری همان ارائه نظریه حق است که به قلمرو عدالت تعلق دارد. حق در نظریه عدالت تضمین، پایه‌گذاری و موجه می‌شود؛ اما تضمین عملی همانا حمایت عملی از حق از مجرای قانون است. اگر قدرت سیاسی هم‌دل با این تضمین باشد، از مجرای قانون از حق حمایت می‌کند. البته اگر چنین حمایتی وجود نداشته باشد، حق همچنان در سپهر عدالت موجه و خواستنی است تا روزی که سپهر سیاست نگاهی به سپهر عدالت بیندازد و بر آن همپوشان شود (راسخ، ۱۳۹۵: ۴۳). تضمین نظری پشتوانه تضمین عملی حق است. تا زمانی که از آموزش به زبان مادری حمایت نظری کافی صورت نگیرد، رسیدن به تضمین عملی نیز سخت خواهد بود؛ اما نگاهی به نظریه‌های عدالت اعم از نظریات فردگرایان و جماعت‌گرایان نشان می‌دهد که کمتر نظریه عدالتی را می‌توان یافت که به بحث آموزش بی‌توجه باشد. برای مثال، آمارتیا سن^۱ و مارتا ناسبام^۲ که از بنیان‌گذاران رویکرد توانایی^۳ هستند، هر دو بر اهمیت آموزش به عنوان یکی از مهم‌ترین قابلیت‌های انسانی تأکید می‌کنند. در این رویکرد، آموزش از آن رو که یکی از حقوق اساسی انسانی است، ارزشمند است. از سوی دیگر، رویکرد توانایی ارزش‌ابزاری آموزش و اثر آن بر توسعه را نیز می‌پذیرد.

1. Amartya Sen

2. Martha Nussbaum

3. Capability approach

گذشته از این، رویکرد توانایی به یکی از مهم‌ترین کارکردهای آموزش که همواره از نظر دور بوده است تأکید می‌کند و آن اثر آموزش در کاهش انواع تبعیض‌ها است. با آموزش بهتر و فراگیرتر، برخی گروه‌های قومی، جنسیتی، نژادی یا وابستگان به پاره‌ای طبقات اجتماعی خواهند توانست با کسب موقعیت‌های شغلی بهتر از دام تبعیض‌هایی که در طول تاریخ با آن روبه‌رو بوده‌اند، رها شوند (محمودی و یگانلی، ۱۳۹۵: ۲۰۶). از نظر آمارتیا سن به رسمیت شناختن هویت‌های چندوجهی انسان‌ها اهمیتی خاص دارد و سیاست ورزی دموکراتیک فرصت لازم را برای این امر فراهم می‌کند (سن، ۱۳۹۴: ۴۳۹). در سراسر نظریه عدالت جان رالز نیز می‌توان شاهد تلاش وی برای حرکت به سوی برابری و اصلاح نابرابری‌های ناعادلانه بود (رالز، ۱۳۸۷: ۱۷۰). وی معتقد است نابرابری‌های طبیعی در موارد بسیاری لازم است به طریقی جبران شوند. شیوه پیشنهادی او در این راستا، توسعه و ارتقای آموزش عمومی در ادوار مختلف زندگی مردم به‌ویژه نخستین سال‌های تحصیل آن‌هاست که کمک می‌کند افراد واقع در طبقات پایین‌تر با بروز استعدادها و توانایی‌هایشان به سوی مراتب اجتماعی بالاتر امکان صعود داشته باشند. البته یک دیدگاه انتقادی به نظریه عدالت رالز در بحث آموزش وارد شده است و آنکه ما تنها با مسئله توزیع پول یا دارایی مواجه نیستیم بلکه بحث بر سر تفاوت‌ها در توانایی‌های فردی است (رحیمی خجسته، ۱۳۹۱: ۱۶۵).

جدول ۱. تضمین نظری و عملی آموزش

عناصر	تضمین نظری (عدالت)	تضمین عملی (قانون و سیاست)	پیوند نظریه و عمل
مبانی/ابزارها	- نظریه‌های عدالت (رالز، سن، ناسبام) - رویکرد توانایی - انتقادات (تفاوت‌های فردی)	- قانون‌گذاری - سیاست‌گذاری آموزشی - همسویی قدرت سیاسی - فشار اجتماعی	- پشتوانه نظری → اجرای عملی - اجرای عملی → تحقق عدالت

عناصر	تضمین نظری (عدالت)	تضمین عملی (قانون و سیاست)	پیوند نظریه و عمل
اهداف	- توجیه حق آموزش به زبان مادری - کاهش تبعیض - توسعه قابلیت‌های انسانی	- حمایت قانونی از آموزش چندزبانه - تخصیص منابع - اجرای برنامه‌های آموزشی فراگیر	- تبدیل اصول عدالت به قوانین عینی - پاسخگویی به مطالبات اجتماعی
چالش‌ها	- تمرکز بر توزیع منابع (نه توانایی‌ها) - تعارض نظریه‌ها	- مقاومت سیاسی / فرهنگی - محدودیت‌های اقتصادی - ناکارآمدی نهادهای اجرایی	- شکاف بین نظریه و عمل - تأخیر در تحقق حقوق

پرداختن به تک تک این مباحث در نظریه‌های عدالت مجال دیگری را می‌طلبد و آنچه مورد نظر ما از عدالت آموزشی در این مقاله است، مبتنی بر رویکردی است که مایکل والزر، نظریه پرداز عدالت جماعت گرا به بحث آموزش دارد و در کتاب حوزه‌های عدالت خود به صورت نسبتاً مفصل بدان پرداخته است. هدف از انتخاب این نظریه عدالت آن بود که مایکل والزر نیز در بحث آموزش به تجربه جامعه ناهمگن آمریکا در مورد جداسازی نژادی و سپس یکپارچه‌سازی آموزشی تکیه دارد و دغدغه‌ای مشابه با دغدغه ما در بحث آموزش دارد. از نظر والزر، توزیع مواهب و نعمات آموزشی در درون مدرسه‌های مستقل و خود آیین زمینه‌ساز برابری خواهد بود و یگانه راه گسترش آموزش متناسب با دموکراسی، زمینه‌سازی فرصت‌های واقعی و آزادی فکری برای همه دانش‌آموزان است. آموزش فرایند تعلیم اشخاص خاص، با هویت‌های ویژه، امیدها، آرزوها و زندگی‌هایی از آن خویش است. این خاص بودن در خانواده نمود می‌یابد و والدین از آن دفاع می‌کنند؛ اما مهم‌ترین مشکل توزیع در حوزه آموزش این است که کودکان را در برنامه یادگیری و آموزش مشترک بسازیم بدون آنکه وجوه افتراقشان را در نظر بگیریم. از بین بردن وجوه افتراق نه تنها شامل

خصوصیات ژنتیکی بلکه خاص بودگی اجتماعی - یکی از موارد خاص بودگی اجتماعی، هویت زبانی است - را نیز شامل می‌شود. با این تحلیل والزر، در مورد مسئله موردنظر ما، مشکل توزیع در آموزش نه تنها این است که کودکان را در یادگیری بالاجبار مشترک می‌سازیم، بلکه فراتر از آن، زبان یادگیری را هم مشترک می‌کنیم، علیرغم این واقعیت که این زبان مشترک از ابتدا مبتنی بر انتخاب کودک و والدین نبوده و تحمیلی بوده است. در پاسخ به این مشکل، راه‌حل مرجح والزر این است که با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی خاص، شکلی از نابرابری پیچیده که بیشترین تناسب را با الگوی هنجارین مدرسه و از سوی دیگر با اقتضائات سیاست دموکراتیک دارد در پیش گرفته شود که آن را اصل هم‌گروه سازی متناسب می‌نامد (والزر، ۱۳۸۹: ۳۴۶). والزر تأکید می‌کند که لازم نیست همه مدرسه‌ها از حیث ترکیب اجتماعی عین هم باشند؛ لازم است که در همه مدرسه‌ها کودکان از گروه‌های اجتماعی مختلف با یکدیگر مواجه شوند. از این استدلال می‌توان در مورد آموزش به زبان مادری هم استفاده کرد. برای رسیدن به اهداف آموزش عمومی (تربیت شهروند - شهروند واقعی دموکراتیک نه شهروند ایدئولوژیک - ایجاد فرصت‌های برابر و...) لازم نیست که همه کودکان به یک زبان رسمی آموزش داده شوند تا شبیه هم باشند بلکه لازم است نظام آموزشی تعبیه شود که امکان مواجهه و ارتباط کودکان با زبان‌های مختلف را با یکدیگر فراهم کند. این امر بیشتر منتهی به پرورش ذات کثرت‌گرایانه جامعه دموکراتیک شده و این کودکان را برای مسئولیت‌پذیری در جامعه سیاسی بزرگ‌تر آماده می‌کند.

نهایتاً، از نظر والزر، برابری ساده مبتنی بر یک کودک / یک جا در نظام آموزشی فقط یک جزء از داستان عدالت در حوزه آموزش محسوب می‌شود. ولی انصاف این است که بگوییم وقتی همسایگی‌ها باز و پذیرا باشند (هنگامی که هویت نژادی یا قومی بر عضویت و مکان سلطه نداشته باشد) و هنگامی که هر محله مدرسه قوی خود را داشته باشد، آنگاه به عدالت عمل شده است (همان، ۳۷۵). بنابراین، این اصل توزیع برابر متاع آموزش بدان معنا نیست با هر کودک دقیقاً همان‌طور رفتار شود که با هر

کودک دیگری رفتار می‌شود بلکه این یک برابری ساده است که سایر ابعاد هویتی دانش‌آموز مانند هویت زبانی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد فقط یک جامعه استبدادی می‌تواند از کودک خردسال بخواهد که فقط دانش‌آموز بوده و فقط درس بخواند آن هم به زبانی که زبان اصلی او نیست. با توجه به توضیح والزر، حال سؤال این است که اگر در مورد آموزش به زبان مادری مسئله چیزی فراتر از برابری ساده است و برای رسیدن به عدالت آموزشی، نیازمند برابری پیچیده هستیم، تضمین کدام نوع حق در سطح نظری و عملی در ساحت حقوق، تأمین‌کننده این برابری پیچیده است؟

جدول ۲. آموزش در نظریه عدالت والزر

سطح تضمین	چارچوب نظری	چارچوب عملی
مفهوم اصلی	توجیه حق آموزش به زبان مادری در نظریه عدالت (برابری پیچیده والزر)	حمایت قانونی و اجرایی از آموزش به زبان مادری در نظام آموزشی
مبانی نظری	- حفظ هویت زبانی و فرهنگی - کاهش تبعیض‌های قومی و اجتماعی - تقویت کثرت‌گرایی دموکراتیک	- وضع قوانین برای آموزش چندزبانه - توزیع عادلانه منابع آموزشی - تقویت ساختارهای دموکراتیک
رویکرد والزر	- توزیع عادلانه مواهب آموزشی با احترام به تفاوت‌های هویتی و مطالبات و مطالبات - اصل هم‌گروه سازی متناسب	- ایجاد مدارس خود آیین با برنامه‌های آموزشی متناسب با زبان مادری - فراهم کردن فرصت‌های برابر برای همه
ارتباط با عدالت	برابری پیچیده: به رسمیت شناختن هویت‌های خاص و جلوگیری از یکسان‌سازی اجباری	اجرای سیاست‌های آموزشی که تفاوت‌های زبانی را به رسمیت می‌شناسد و تبعیض را کاهش می‌دهد
چالش‌ها	- اجماع بر اولویت‌بندی هویت زبانی - تعارض با سایر هویت‌ها	- کمبود زیرساخت‌های آموزشی چندزبانه - مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی

۲. تعهد سلبی دولت در برابر حق - آزادی آموزش به زبان مادری

استفاده از تحلیل هوفلد می‌تواند راهنمای مفیدی برای تعیین معنا و منظور از ادعای حق بودن آموزش به زبان مادری باشد. بنا بر نظر هوفلد، واژه «حق» به‌طور عام و یکسان برای دلالت کردن بر نوعی مزیت قانونی به کار می‌رود. ابزارهای تحلیلی هوفلد (حق - ادعا، حق - آزادی^۲، حق - قدرت^۳ و حق - مصونیت^۴) در رابطه با ماهیت حق‌های زبانی صرف‌نظر از اینکه آن‌ها را اصول اخلاقی یا حقوقی بدانیم نقش مهمی دارد. طرفداران حقوق زبانی با رویکرد حقوق بشری نه تنها در طول سالیان بر حق آموزش به زبان مادری در مدارس تأکید کرده‌اند، بلکه استفاده از زبان را به عنوان وسیله‌ای برای آموزش در مدارس ابتدایی و دبیرستان می‌دانند. در این دو مثال، ما با مفهوم حق - ادعا در ترمینولوژی هوفلد سروکار داریم (Toscano, 2012: 111). حق - ادعا همواره برای طرف دیگر تکلیف و تعهدآور است. در مقابل، حق - آزادی معنا و اقتضا و لوازم دیگری دارد. حق - آزادی نوعی امتیاز است که به‌رغم اهمیت بسیار، برای طرف دیگر تعهد و تکلیف مستقیم و اولیه‌ای به همراه نمی‌آورد. در «حق آزادی» مطالبه و تکلیف در یک شخص جمع‌اند و بنابراین، متعهد شدن دیگران (به شکل مستقیم و اولی) در قبال حق فرد بی‌معناست (راسخ و خداپرست، ۱۳۹۳: ۳۹۳).

حال با این توضیح، اگر حق آموزش به زبان مادری را حق - ادعا بگیریم، طرف دیگر رابطه که در اینجا دولت است متعهد به برآوردن تکلیف در قبال این حق است و به لوازم عملی آن نیز پایبند خواهد بود؛ یعنی مدارس دولتی، معلم مسلط به زبان مادری آن گروه، کتاب به زبان مادری و کلاس درس تهیه کنند؛ اما اگر آن را به معنای حق - آزادی بگیریم، به آزادی والدین در آموزش زبان مادری خود به کودک احترام

-
1. Claim -right
 2. Liberty-right
 3. Power-right
 4. Immunity-right

گذاشته می‌شود اما دولت تکلیفی به ارائه این آموزش ندارد. ولی قطعاً دولت و سایر افراد و نهادها نباید مانعی بر سر راه فرد در آموزش زبان مادری خود یا یاددادن آن به کودک خود ایجاد کنند. پس این یک تکلیف غیرمستقیم و ثانوی و نه مستقیم و اولی برای دولت است. پس دولت تکلیف پیشینی، متداوم و فراگیر ندارند که همه کودکان متعلق به گروه‌های اقلیت که زبان متمایز از زبان رسمی دارند را در مدارس آموزش دهند؛ زیرا دولت ملزم است صرفاً حداقل آموزش عمومی برای حفظ اصل حیات جامعه که بسته به شرایط جامعه متغیر است، ارائه دهد. اینکه بگوییم حق آموزش به زبان مادری به‌مثابه حق - ادعا است، یک «ادعای قوی» است اما اگر آموزش به زبان مادری را به‌مثابه حق - آزادی بدانیم، می‌توان آن را «ادعای ضعیف» نامید. به عبارت دیگر در حالت اول «حق» است در فرض دوم «آزادی». حال کلید حل تمام مباحث پیرامون آموزش زبان مادری در گرو پاسخ به این سؤال است؛ آموزش به زبان مادری حق است یا آزادی؟

یک پاسخ می‌تواند این باشد که آموزش به زبان مادری یک حق - آزادی است. در دفاع از آن می‌توان چنین استدلال کرد که حق درجایی مطرح می‌شود که کرامت انسانی و فاعلیت اخلاقی در خطر باشد، دلیل موجهی در دست نیست که عدم آموزش به زبان مادری هویت انسانی فرد و شخص بودن شهروندان را به مخاطره می‌افکند و طرفداران حق - ادعا بودن آموزش به زبان مادری نیز دلایل موجهی در این زمینه ارائه نداده‌اند؛ اما اگر بتوان ارتباطی به معنای دقیق بین عدم آموزش به زبان مادری و مخدوش شدن هسته اصلی انسانی و هویت انسانی کودک پیدا کرد، این ادعای قوی موضوعیت می‌یابد. اگر حق آموزش به زبان مادری را واجد معنایی ضعیف از حق بدانیم، این معنای ضعیف از ادعا بر توانایی و آزادی فرد در یادگیری و آموزش زبان مادری خود دلالت دارد. پس کودک مکلف به عدم آموزش به زبان مادری خود نیست. دولت هم نمی‌تواند مانع والدین بشود که به طرق مختلف زبان مادری خود را به فرزندانشان آموزش دهند. در نظام بین‌المللی حقوق بشر در تفسیر ماده ۲۷ میثاق، توموشات نیز

معتقد است که تعهد دولت‌ها در مورد اقلیت‌ها (ماده ۲۷ میثاق) تعهد سلبی است و دولت‌ها به هیچ وجه تعهدی اثباتی برای اتخاذ اعمال معین و مثبت را در این مورد واجد نیستند. به اعتقاد وی دولت‌ها تنها در یک صورت تعهد مثبت خواهند داشت و آنجایی است که دولت در مورد فعالیت‌ها به گروه اکثریت کمک مالی کند^۱ که در این صورت به دلیل رعایت اصل منع تبعیض ملزم به اعطای کمک‌های مزبور به گروه اقلیت نیز خواهند بود (Tomuschat, 1983:48).

به نظر می‌رسد در این مورد باید نگاه جامع‌تری داشت یعنی در مورد آموزش به زبان مادری هم ماهیت فردی آن اهمیت می‌یابد و هم ماهیت جمعی آن و این دو را به راحتی نمی‌توان تفکیک کرد. اینکه ما معیار حق بودن را کرامت انسانی و فاعلیت اخلاقی بدانیم قابل پذیرش است اما حداقلی است. حتی با این دو معیار نیز می‌توان ادعا کرد که عدم آموزش زبان مادری می‌تواند افراد را در معرض نقض کرامت انسانی قرار دهد. کودکی که تا هفت سالگی صرفاً به زبان مادری خود صحبت کرده به یک‌باره مجبور می‌شود در مدرسه به زبان دیگر آموزش ببیند^۲، به همین دلیل رنج مضاعفی در

۱. در این میان عده‌ای هم وجود دارند که حتی قائل به حق آزادی آموزش زبان مادری نیستند و دولت را مکلف می‌دانند که به منظور حفظ و صیانت از زبان ملی کشور و وحدت ملی و تمامیت ارضی و با شعار «یک ملت، یک زبان» مانع آموزش و حتی صحبت کردن کودکان متعلق به اقلیت‌های زبانی به زبان مادری‌شان شود. این اتفاق معمولاً در نظام‌های ایدئولوژیکی می‌افتد که در فرایند دولت - ملت‌سازی گرفتار ملی‌گرایی افراطی و خطرناک شدند. نظام پهلوی و عده‌ای از روشنفکران آن دوره را می‌توان نمونه‌ای از آن دانست. برای مثال در دولت پهلوی صحبت کردن دانش‌آموزان در مدارس به زبان مادری‌شان ممنوع بود و دانش‌آموزان را به دلیل این تخلف جریمه می‌ساخت. حتی برخی افراد مانند شیخ‌الاسلامی از طرح جداسازی کودکان از مادرانشان به منظور عدم یادگیری زبان مادری‌شان و آموزش زبان ملی به آن‌ها سخن می‌راندند.

۲. در این مورد ممکن است این نقد مطرح شود که امروزه با توجه به گسترش رسانه‌های جمعی و ارتباطات، کودکان در همان سال‌های اولیه زندگی به زبان رسمی آشنا هستند و در مدرسه با مشکل حادی روبه‌رو نمی‌شوند، در پاسخ باید گفت: اولاً، در ایران همه مناطق از جمله روستاهای دورافتاده به رادیو و تلویزیون و اینترنت و... دسترسی ندارند بنابراین اصلاً بعید نیست که کودکانی وجود داشته باشند که تا زمان تحصیل حتی یک کلمه از زبان رسمی کشور ندانند. دوم، مناطق قومی در ایران به دلیل هم‌جواری و ضعف رسانه‌ای در ایران معمولاً از

طول تحصیل آن هم در سنین پایین متحمل می‌شود که انتخاب خود او نبوده بلکه توسط دولت به او تحمیل شده است و حتی به دلیل دشواری فهم و یادگیری به زبان غیر مادری احساس تحقیر و خود کم‌بینی و بیگانگی از تحصیل کند (اله مرادی و سیف‌اللهی، ۱۳۹۱: ۶۵؛ جمشیدیان و فراهانی، ۱۳۸۸: ۷۱؛ Mahmoudi et al, 2015: 1). از سوی دیگر، وقتی تأکید کنیم که آموزش زبان مادری به عنوان یک حق - آزادی قابل احترام است و دولت مانعی برای آموزش زبان مادری کودکان توسط والدین ایجاد نمی‌کند، از نظر نظری قابل پذیرش است اما این در مورد نسل‌های بعدی از این کودکان دو زبانه عملاً تبدیل به مانع می‌شود. برای مثال، امروزه بیشتر کودکان دوزبانه به دلیل نظام آموزشی فعلی قادر نیستند که به زبان مادری خود بخوانند یا بنویسند و فقط می‌توانند به زبان مادری خود صحبت کنند حال چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که این کودکان که والدین فردا هستند بتوانند به کودکان خود زبان مادری را یاد دهند درحالی که خود شناختی از آن ندارند. از سوی دیگر زبانی که صرفاً به صورت شفاهی تکلم شود و خوانده یا نوشته نشود در معرض زوال و نابودی خواهد بود چنانکه در طول تاریخ بسیاری از زبان‌ها همین‌گونه از بین رفته‌اند و با از بین رفتن زبان، یک فرهنگ بشری را نیز با خود مدفون ساخته‌اند.^۱ هم‌چنین، احترام به فاعلیت اخلاقی به عنوان یک رکن حق و به عنوان گام ایجابی نیازمند آن است که فرد دست به انتخاب بزند، اگر انتخاب فرد یادگیری زبان مادری‌اش باشد درحالی که نظام آموزشی زبانی غیر از زبان مادری را به وی آموزش می‌دهد، شخص اگرچه در اصل تصمیمش مستقل و خود آیین است و مانعی از طرف دولت بر سر راه آزادی در اجرایی کردن تصمیمش

تلویزیون کشورهای همسایه که به زبان مادری‌شان برنامه پخش می‌کند، استفاده می‌کنند. سوم، امروزه به دلیل پررنگ شدن مباحث هویتی و تنش‌های قومی در ایران مردم محلی تأکید زیادی بر یادگیری زبان مادری‌شان به کودکان خود دارند. چهارم، مطالعات صورت گرفته بر روی شکاف قابل ملاحظه در موفقیت تحصیلی بین دانش-آموزان تک‌زبانه و دوزبانه نیز مؤید این ادعاست که در طرح مسئله به نمونه‌هایی از این مطالعات اشاره شد.

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: سلیمی، امیر (۱۳۹۶)، نسل‌کشی زبانی، پایان‌نامه ارشد حقوق بشر به راهنمایی ژانت الیزابت بلیک، دانشگاه شهید بهشتی.

وجود ندارد. مشکل آنجاست که وسایل و ابزارهای لازم برای پیگیری اهداف مبنی بر یادگیری زبان مادری خود را ندارد. همان‌گونه که حق بر آموزش فرد بدون فراهم بودن مدرسه، معلم، کتاب و کلاس معنایی نخواهد داشت، والدینی نیز که خودشان هم قادر به خواندن و نوشتن زبان مادری‌شان نیستند، چگونه می‌توانند تصمیم بگیرند که به فرزند خود زبان مادری‌شان را یاد بدهند؟ کدامین معلم زبان مادری و کدام کتاب و قلم و دفتر فراهم است که افراد زبان مادری‌شان را فراگیرند؟ اگر هم خود توانایی فراهم آوردن این امکانات را داشته باشند، توانایی ارائه آن و به ثمر رساندن آن را ندارند.

در سطح نظام حقوق داخلی نیز از نظر طرفداران آزادی آموزش به زبان مادری، در قانون اساسی ایران آموزش به زبان مادری نه در فصل حقوق ملت بلکه در اصل ۱۵ قانون اساسی که در پی اعلام زبان رسمی کشور است، مورد اشاره قرار گرفته است. این اصل تصریح می‌کند که «تدریس ادبیات زبان‌های محلی و قومی در کنار زبان فارسی آزاد است». با توجه به مبانی که در قسمت‌های قبلی گفته شد از عبارت «آزاد است»، همان حق - آزادی آموزش زبان مادری - آموزش زبان مادری نه آموزش به زبان مادری - برداشت می‌شود و قانون‌گذار اساسی نیز با آوردن این عبارت بر حق - آزادی بودن آموزش زبان مادری و عدم تکلیف مستقیم دولت به ارائه آن صحه می‌گذارد.

۳. تعهد ایجابی دولت در برابر حق - ادعای آموزش به زبان مادری

اول از همه باید متذکر شد که در مورد فردی یا جمعی بودن ماهیت حق بر زبان مادری که شامل آموزش نیز می‌شود اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا حق‌های زبانی بیشتر در ارتباط با اقلیت‌ها مطرح می‌شود. قائلین به فردی بودن این حق معتقدند آنچه امروزه به عنوان حقوق زبانی شناخته می‌شود ترکیبی از استانداردهای حقوق بشر عام، به‌ویژه اصل منع تبعیض، آزادی بیان، حق بر زندگی خصوصی و حق استفاده از زبان اقلیت‌ها در رابطه با اعضای جامعه است که تمامی این حقوق به عنوان حق فردی مورد پذیرش قرار گرفته‌اند (De Varennes, 2001:16). در مقابل، مخالفان تأکید می‌کنند که با توجه به

اهمیت زبان برای برخی از گروه‌ها، حق بر زبان مادری به عنوان حق جمعی منافع و امتیاز بیشتری برای گروه دارد و تعهدات بیشتری بر دولت تحمیل می‌کنند که شامل استفاده از زبان در عرصه خدمات عمومی، مدارس و دادگاه‌ها است (Seymour, 2001: 42).

از نظر طرفداران حقوق زبانی و حقوق اقلیت در سطح داخلی و بین‌المللی، آموزش به زبان مادری نوعی حق - ادعا است و دولت مکلف است که به منظور حفظ حقوق بنیادین فرهنگی اقلیت‌ها، تمامی امکانات لازم برای آموزش زبان مادری در مدارس را ایجاد کند. قائلان به تعهد مثبت دولت با تکیه بر رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه مدارس اقلیت آلبانی میان عدم تبعیض (برابری حقوقی) و حمایت خاص (برابری عملی و خاص) و اصل آثار مفید تفکیک کرده، معتقدند تعهدی مثبت بر دوش دولت‌ها است که حق بر زبان مادری به اقدام عملی تبدیل شود^۱ (schenin, 2003: 495).

از تأثیرات مهم تضمین عملی حق، شناسایی آن در قانون اساسی کشورها است که منجر به نقش‌آفرینی قانون در تحقق تغییرات اجتماعی شده (جلالی و فخار، ۱۴۰۴) و می‌تواند بازتابی از ارزش‌ها، منافع و چارچوب‌های معنایی مسلط در هر جامعه به شمار رود (کاظمی و مولایی، ۱۴۰۴). اگر قانون اساسی حق - ادعایی را تضمین کند، دولت مکلف است آن را اجرا کند حتی اگر بار سنگینی برای دولت به همراه داشته باشد. مثال بارز آن اصل ۱۵ قانون اساسی ایران است که مخصوصاً در دو دهه اخیر انقلاب اسلامی از سوی اقشار مختلف گروه‌های اقلیت در ایران، آموزش به زبان مادری به عنوان یک حق - ادعای مصرح در قانون اساسی، مورد مطالبه واقع شده است. قائلان به حق -

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

1. Henrard, K. (2001). The interrelationship between individual human rights, minority rights and the right to self-determination and its importance for the adequate protection of linguistic minorities. *The Global Review of Ethnopolitics*, 1(1), 41-61.
2. Phillipson, R., Skutnabb-Kangas, T., & Varady, T. (1999). *Language: A right and a resource*. M. Kontra (Ed.). Budapest: Central European University Press.

ادعا بودن آموزش زبان مادری در برابر گروهی که این اصل از قانون اساسی را به آزادی در ارائه آموزش به زبان مادری و تعهد سلبی دولت تفسیر می‌کنند که در قسمت قبلی ذکر شد، با انتقاد به این تفسیر تحت‌اللفظی و منشأ گرا از اصل ۱۵ قانون اساسی به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی استناد می‌کنند که رئیس مجلس در جواب یکی از نمایندگان در مورد حدود تعهد دولت، تصریح می‌کند که دولت باید امکاناتی مانند کتاب و معلم و... برای اجرای این اصل فراهم کند (صورت مشروح مذاکرات مجلس، جلد اول، جلسه اول تا سی و یکم، ۱۳۶۴: ۵۷۷)؛ بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت این گروه با استناد به شیوه‌های تفسیر پویا و قصد قانون‌گذار اساسی و نگرش نظام‌مند به قانون اساسی مبتنی بر الگوهای انسجام متن (آریان نژاد و طحان نظیف، ۱۴۰۲: ۵۳۱)، قائل به حق - ادعا بودن آموزش به زبان مادری در اصل ۱۵ قانون اساسی هستند (رهایی و رزاق، ۱۳۹۶؛ یاری قلی و منصفی، ۱۴۰۲).

به نظر می‌رسد هر دو تفسیر را نه می‌توان کاملاً رد و نه کاملاً تأیید کرد. نکته قابل ذکر آن است که اثبات این امر که در ذهن تصویب‌کنندگان قانون اساسی، آموزش به زبان مادری یک حق - ادعا بوده بسیار دشوار است؛ اما بایستی گفت که کارکرد اصلی نظام هنجاری مبتنی بر قانون اساسی در ارتباط با دولت، ماهیتاً از نوع حق - ادعا است و دولت متعهد به تضمین حق‌ها برای افراد است. امروزه گفتمان حاکم نسبت به دولت‌ها تعهد - مدار و نسبت به افراد حق - محور است (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۳: ۵۳). یک تفسیر لفظی از عبارت «آزاد است» نمی‌تواند وافی مقصود باشد و با روح کلی قانون اساسی ناسازگار است و تحولات چند دهه اخیر را نادیده می‌گیرد. امروزه زبان‌های قومی در دانشگاه‌های برخی مناطق تدریس می‌شود و حتی به یک رشته دانشگاهی تبدیل شده است. در کتاب‌های ادبیات و زبان فارسی مقاطع ابتدایی و دبیرستان دو درس به ادبیات قومی و محلی اختصاص داده شده است.

در نتیجه می‌توان گفت با توجه به مبانی پیشین که ذکر شد، دولت تکلیف به فراهم آوردن امکانات برای آموزش زبان مادری در مدارس را دارد. البته توجه به یک نکته

دیگر نیز لازم است. رویکرد ما به حق بر آموزش بسته به شرایط هر جامعه فرق می‌کند. اگر کارکرد دولت را صرفاً به ارائه حداقل آموزش عمومی محدود کنیم، نتیجه آن تمرکززدایی آموزشی خواهد بود. امروزه تمرکز آموزشی در سطح شکلی و ماهوی موردنقد جدی قرار گرفته است. اگر آموزش متمرکز نباشد و به دست اشخاص خصوصی و شورای مدارس سپرده شود، آموزش به زبان مادری نیز با کمک‌هزینه دولتی و مشارکت خود والدین و آزادی آن‌ها در انتخاب آموزش به زبان مادری و البته با نظارت دولت (اعم از اداری و قضایی) نه دخالت دولت، امکان‌پذیر خواهد شد؛ بنابراین می‌توان کم کم به این سو رفت که نقش و دخالت دولت در امر آموزش را کم‌رنگ‌تر ساخت. در این صورت مسئله آموزش به زبان مادری نیز حل خواهد شد چنانکه دیوان عالی کانادا در رأی «ماهه»^۱ و قانون مدرسه عمومی «مانیتوبا» تأکید می‌کند که در هر موردی که تعداد دانش‌آموزان اقلیت قابل توجه باشد، اداره و کنترل آن مدرسه به خود آن اقلیت واگذار می‌شود (کارگزاری، ۱۳۸۴: ۸۲). به عبارت دیگر در اینجا تعهد دولت باز هم یک تعهد مستقیم و ایجابی و تکلیفی است اما ماهیت این تعهد از ارائه مستقیم متاع آموزش به تنظیم‌گری^۲ در این حوزه تغییر می‌یابد.

آموزش به زبان مادری فراتر از اصل ارزشی برابری ساده - هر دانش‌آموز یک مکان - و مبتنی بر برابری پیچیده است که به معیارهای یک جامعه عادلانه و فارغ از تبعیض نزدیک‌تر است. سپس، برای تضمین عملی آن از حق - ادعا بودن آموزش به زبان مادری سخن گفتیم که منجر به تکلیف مستقیم برای دولت می‌شود. از نظر قائلان حق - ادعا بودن آموزش به زبان مادری این تضمین عملی در اصل ۱۵ قانون اساسی کشور ایران انجام گرفته است.

1. Mahe v. Alberta, 1990 S.C.R.1 342 (1990).
2. Regulation

فرجام سخن

واضح است که عدالت در آموزش را نمی‌توان صرفاً با شاخص‌های کمی مانند آمار کاهش بی‌سوادی یا عملکرد ظاهری نظام آموزشی سنجید. هرچند آمارها نشان می‌دهد که سیستم متمرکز آموزشی ایران در مقایسه با کشورهای هم‌سطح خود موفقیت‌هایی داشته و میزان بی‌سوادی به‌ویژه در مناطق حاشیه‌ای و قومی کاهش یافته است، اما این دستاوردها لزوماً به معنای تحقق عدالت آموزشی نیست. عدالت مفهومی چند بعدی است که علاوه بر نتایج عینی، باید تجربه زیسته یادگیرندگان، کیفیت فرآیند آموزش و تأثیر آن بر هویت فردی و جمعی را نیز در نظر گرفت.

با توجه به مباحث مطرح‌شده در این مقاله، حق آموزش به زبان مادری از منظر نظری قابل دفاع است. همان‌گونه که در بخش مربوط به نظریه والزر اشاره شد، عدالت در آموزش مستلزم عبور از «برابری ساده» (توزیع یکسان منابع) و حرکت به سمت «برابری پیچیده» است که تفاوت‌های هویتی و فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد. در این چارچوب، به رسمیت شناختن آموزش به زبان مادری به‌عنوان یک حق - ادعا (و نه صرفاً یک حق - آزادی) گامی ضروری برای تحقق عدالت آموزشی محسوب می‌شود که مستلزم تعهدات ایجابی دولت در تأمین زیرساخت‌های لازم است.

برخی از منتقدان ممکن است استدلال کنند که آموزش به زبان مادری می‌تواند به وحدت ملی آسیب برساند، نظم عمومی را مختل کند یا بار مالی غیر قابل تحملی بر دوش دولت بگذارد. در ادامه، این ادله مخالف بررسی و رد می‌شوند:

- **تعارض با وحدت ملی یا نظم عمومی:** منتقد آنگاه ادعا می‌کنند که آموزش به زبان مادری ممکن است به جدایی‌طلبی یا تضعیف هویت ملی منجر شود. این ادعا نه تنها فاقد پشتوانه علمی است، بلکه در تضاد با شواهد تجربی قرار دارد. پژوهش‌ها (Oestreich, 1999; Skutnabb-Kangas, 2000) نشان داده‌اند که انکار آموزش به زبان مادری می‌تواند به احساس تبعیض، انزوای اجتماعی و افزایش تنش‌های قومی منجر شود، درحالی‌که به رسمیت شناختن این حق به تقویت

حس تعلق به جامعه و کاهش نارضایتی‌های قومی کمک می‌کند. برای مثال، کشورهایمانند کانادا، سوئیس و بلژیک با به رسمیت شناختن تنوع زبانی نه تنها انسجام ملی خود را حفظ کرده‌اند، بلکه از طریق ایجاد فضای گفت‌وگوی بین فرهنگی، هویت ملی غنی‌تری ساخته‌اند. راه‌حل عملی این است که آموزش به زبان مادری در کنار آموزش زبان رسمی و با برنامه‌ریزی دقیق ارائه شود تا توازنی بین تنوع فرهنگی و وحدت ملی برقرار شود. این رویکرد نه تنها به جدایی طلبی منجر نمی‌شود بلکه با افزایش اعتماد اقوام به نظام سیاسی، انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند.

- **چالش‌های مالی و اجرایی:** برخی دیگر استدلال می‌کنند که تأمین منابع مالی و زیرساختی برای آموزش به زبان مادری دشوار و غیر قابل اجرا است. اگرچه اجرای این حق هزینه‌بر است اما این مسئله نباید بهانه‌ای برای نادیده گرفتن یک حق اساسی باشد. تجربه کشورهای چندزبانه مانند آفریقای جنوبی و هند نشان می‌دهد که با تخصیص تدریجی بودجه، اولویت‌بندی مناطق با نیاز بیشتر و استفاده از فناوری‌های آموزشی (مانند آموزش آنلاین و منابع دیجیتال) می‌توان این چالش را مدیریت کرد. برای مثال، آفریقای جنوبی با اجرای سیاست‌های آموزش چندزبانه در ۱۱ زبان رسمی نشان داده است که با برنامه‌ریزی دقیق، هزینه‌های این سیاست قابل مدیریت است (Desai, 2001). علاوه بر این، هزینه‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از محرومیت از این حق، مانند افزایش نارضایتی قومی و کاهش سرمایه اجتماعی، به مراتب سنگین‌تر از هزینه‌های مالی اجرای آن است. در ایران نیز می‌توان با استفاده از ظرفیت‌های موجود، مانند معلمان بومی و منابع محلی این هزینه‌ها را به حداقل رساند.

- **تأثیر بر انسجام ملی و یکسان‌سازی فرهنگی:** برخی نگران‌اند که آموزش به زبان مادری به یکسان‌سازی فرهنگی و انسجام ملی آسیب بزند. این نگرانی از یک سوءتفاهم در مورد ماهیت انسجام ملی ناشی می‌شود. همان‌گونه که والزر تأکید

می‌کند، انسجام در جوامع دموکراتیک از طریق به رسمیت شناختن تنوع و ایجاد فضای گفت‌وگو به دست می‌آید، نه از طریق یکسان‌سازی اجباری. آموزش به زبان مادری نه تنها به یکسان‌سازی فرهنگی منجر نمی‌شود بلکه با تقویت هویت‌های محلی، به غنای فرهنگی جامعه می‌افزاید. برای مثال در فنلاند، آموزش به زبان سوئدی در کنار زبان فنلاندی، نه تنها به انسجام ملی آسیب نرساند بلکه به تقویت هویت ملی چند فرهنگی کمک کرده است (McRae, 1997) در ایران نیز، آموزش به زبان مادری می‌تواند به عنوان یک ابزار فرهنگی، حس احترام به کرامت انسانی اقوام را تقویت کرده و به ایجاد یک هویت ملی فراگیرتر کمک کند.

- چالش‌های آموزشی و کیفیت آموزش: برخی ممکن است استدلال کنند که آموزش به زبان مادری می‌تواند به کاهش کیفیت آموزش یا پیچیدگی در نظام آموزشی منجر شود. این ادعا نیز با شواهد علمی سازگار نیست. یونسکو (UNESCO, 2003) در گزارش‌های خود تأکید کرده است که آموزش به زبان مادری، به‌ویژه در سال‌های اولیه تحصیل، یادگیری را تسهیل می‌کند، درک مفاهیم را بهبود می‌بخشد و به موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان کمک می‌کند. علاوه بر این، مدل‌های آموزشی دو زبانه (مانند مدل‌های اجرا شده در نیوزیلند برای زبان مائوری) نشان داده‌اند که آموزش به زبان مادری در کنار زبان رسمی می‌تواند به بهبود عملکرد تحصیلی و افزایش اعتماد به نفس دانش‌آموزان منجر شود (May, 2008). در ایران، می‌توان با آموزش معلمان و تدوین برنامه‌های درسی دوزبانه، کیفیت آموزش را حفظ و حتی ارتقا داد.

نویسندگان این مقاله معتقدند تمامی چالش‌های مطرح‌شده در چارچوب نظام حقوقی و سیاسی کشور قابل حل هستند. نظام حقوق عمومی، نظامی مبتنی بر تدبیر و تعادل است. نکته کلیدی این است که بتوان نقطه تعادلی یافت که هم به عدالت آموزشی نزدیک باشد و هم ملاحظات عملی را در نظر بگیرد. محرومیت از آموزش به زبان مادری می‌تواند به رنج مضاعف، احساس تحقیر و بحران هویت در میان

دانش‌آموزان مناطق قومی منجر شود. در بلندمدت، این وضعیت ممکن است به جذب اجباری در فرهنگ مسلط و از دست رفتن تنوع فرهنگی بینجامد که هم به کرامت انسانی افراد لطمه می‌زند و هم سرمایه‌های فرهنگی جامعه را تحلیل می‌برد. در مقابل به رسمیت شناختن این حق می‌تواند به انسجام اجتماعی بیشتر، کاهش تنش‌های قومی و تقویت هویت ملی کمک کند.

تضمین آموزش به زبان مادری به‌عنوان یک حق اساسی، مستلزم توجه به شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه است. این حق را نمی‌توان یک‌شبه و بدون برنامه‌ریزی دقیق محقق کرد اما نمی‌توان آن را به بهانه‌های مختلف نیز به تعویق انداخت. راه‌حل میانه این است که گام‌های عملی برای تحقق تدریجی این حق برداشته شود، به‌گونه‌ای که هم کرامت انسانی و حقوق فرهنگی اقوام محترم شمرده شود و هم انسجام ملی و توسعه همه‌جانبه کشور تقویت شود.

منابع

- آریان نژاد، علی و طحان نظیف، هادی. (۱۴۰۲). نگرش نظام‌مند به قانون اساسی مبتنی بر الگوهای انسجام متن. *مطالعات حقوقی*، ۱۵(۳)، ۵۲۷-۵۵۵.
- اسلامی، رضا. (۱۳۹۵). آیا حقوق بشر؟ (راهنمای هنجاری حقوق مدنی-سیاسی برای توانمندی و مطالبات جامعه مدنی). تهران: انتشارات مجد.
- جلالی، محمد و فخار، فرنوش. (۱۴۰۴). مطالعه نظری نسبت قانون و تغییر اجتماعی؛ نقش پیش‌رو، پیرو یا توأمان قانون. *مطالعات حقوقی*. doi: 10.22099/jls.2025.53003.5323
- جمشیدیان قلعه سفیدی، توران و علی‌اکبر خمیجانی فراهانی. (۱۳۸۸). رابطه زبان مادری، جنسیت و سن با سطح تفکر انتقادی. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. ۵۵، ۸۶-۷۱.
- راسخ، محمد و امیرحسین خداپرست (۱۳۹۳). «حق بر شناختن پدر و مادر بیولوژیک؟»
- راسخ، محمد و فائزه عامری. (۱۳۹۳). «مفهوم حق نسل سوم» در حق و مصلحت، محمد راسخ، جلد دوم، تهران: نشر نی.
- راسخ، محمد و مهناز بیات. (۱۳۹۰). مفهوم مصلحت عمومی. *مجله تحقیقات حقوقی*. ۵۶، ۹۳-۱۱۹.
- راسخ، محمد. (۱۳۹۵). *فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی*. تهران: خانه اندیشمندان علوم انسانی.

- راسخ، محمد. (۱۳۹۳). «نظریه حق» در حق و مصلحت، محمد راسخ، جلد دوم، تهران: نشر نی.
- رالز، جان. (۱۳۸۷). *نظریه عدالت*. ترجمه سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رحیمی خجسته، حسین. (۱۳۹۱). اندیشه عدالت خواهی و اثر آن بر تفسیر قواعد حقوقی (با تأکید بر اندیشه‌های جان رالز). رساله دکتری حقوق عمومی به راهنمایی دانشگاه شهید بهشتی.
- رهایبی، سعید و رزاق مرندی، زهرا. (۱۳۹۶). حق بر زبان مادری و آموزش. *دو فصلنامه بین‌المللی حقوق بشر*، ۱۱۲(۱)، ۹۵-۱۱۶.
- زارع کهنمویی، اصغر. (۱۳۹۵). *پایان تک‌زبانی*. تبریز: نشر موغام.
- سلیمی، امیر. (۱۳۹۶). نسل‌کشی زبانی، پایان‌نامه ارشد حقوق بشر به راهنمایی ژانت الیزابت بلیک، دانشگاه شهید بهشتی.
- سن، آمارتیا. (۱۳۹۴). *اندیشه عدالت*. ترجمه احمد عزیری، تهران: نشر نی.
- شریفی، ارکان. (۱۳۸۵). بررسی حق بر آموزش به زبان مادری در نظام حقوقی ایران در پرتو اسناد حقوق بشری. پایان‌نامه ارشد حقوق عمومی به راهنمایی محمدحسین زارعی، دانشگاه شهید بهشتی.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس، جلد اول (جلسه اول تا سی و یکم). (تاریخ مشاهده ۱۴۰۳/۴/۵) در: <http://www.majlesekhobregan.ir/fa/MashroheMozakerat.html>
- عابدینی، فرهاد. (۱۳۹۴). حق استفاده از زبان مادری در نظام بین‌المللی حقوق بشر، پایان‌نامه ارشد حقوق بین‌الملل به راهنمایی محمدعلی فلاح زاده، دانشگاه علامه طباطبایی.
- قاری سید فاطمی، سید محمد. (۱۳۹۳). *حقوق بشر در جهان معاصر* (دفتر یکم). تهران: شهر دانش.
- کارگزاری، جواد. (۱۳۸۴). دیوان عالی کانادا و حمایت از حقوق و آزادی‌ها. *حقوق عمومی و حقوق بشر*، ۱. ۵۷-۸۷.
- کاظمی، داوود و مولایی، آیت. (۱۴۰۴). ایدئولوژی و قانون‌گذاری مشروع: بازخوانی یک رابطه ضروری. *مطالعات حقوقی*، doi: 10.22099/jls.2025.53421.5340.
- محمودی، وحید و ندا یگانلی. (۱۳۹۵). نگاه آمارتیا سن به مقوله‌ی آموزش و سنجش آن با رویکردهای متعارف. *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ۳۰۶. ۲۰۹-۱۹۶.
- اله مرادی، شهین سیف اله سیف‌اللهی. (۱۳۹۱). مطالعه و بررسی تأثیر آموزش به زبان مادری بر افزایش انگیزه تحصیلی دانش‌آموزان (مطالعه موردی: دانش‌آموزان مقطع متوسطه ناحیه یک شهر سنندج ۱۳۹۲-۹۱). *مطالعات جامعه‌شناسی*، ۱۶، ۱۵۶-۱۱۷.

والزر، مایکل. (۱۳۸۹). *حوزه‌های عدالت در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری*. ترجمه صالح نجفی. تهران: نشر ثالث.

یاری قلی، بهبود و منصفی، رؤیا. (۱۴۰۲). واکاوی مفهوم زبان مادری در اسناد آموزش و پرورش و بررسی نمود آن در جامعه با تکیه بر چارچوب تحلیل انتقادی گفتمان. *پژوهش‌های زبانی*، ۱۴(۲)، ۱۶۰-۱۳۱.

References

- Abedini, F. (2015). The right to use one's mother tongue in the international human rights system Master's thesis, Allameh Tabataba'i University [In Persian].
- Aryannezhad, A., & Tahhan Nazif, H. (2023). A systematic approach to the constitution based on textual coherence patterns. *Legal Studies*, 15(3), 527–555 [In Persian].
- De Varennes, Fernand. (2001). Language rights as an integral part of human rights. *International Journal on Multicultural Societies* 3.1.
- Desai, Z. (2001). Multilingualism in South Africa with particular reference to the role of African languages in education. *International Review of Education*, 47(3-4), 323–339.
- El-Moradi, Sh., & Seifollahi, S. A. (2012). A study on the impact of mother tongue education on increasing students' academic motivation (Case study: High school students in district 1 of Sanandaj, 2012-2013). *Sociological Studies*, (16), 117–156 [In Persian].
- Eslami, R. (2016). *Is it human rights? (A normative guide to civil-political rights for the empowerment and demands of civil society)*. Tehran: Majd Publications [In Persian].
- Henrard, K. (2001). The interrelationship between individual human rights, minority rights and the right to self-determination and its importance for the adequate protection of linguistic minorities. *The Global Review of Ethno Politics*. 1(1), 41-61.
- Jalali, M., & Fakharr, F. (2025). A theoretical study of the relationship between law and social change; The proactive, follower, or simultaneous role of law. *Legal Studies*. <https://doi.org/10.22099/jls.2025.53003.5323> [In Persian].
- Jamshidian Ghaleh-Sefidi, T., & Khamijani Farahani, A. A. (2009). The relationship of mother tongue, gender, and age with critical thinking level. *Research in Contemporary World Literature*, (55), 71–86 [In Persian].

- Kargozari, J. (2005). The Supreme Court of Canada and the protection of rights and freedoms. *Public Law and Human Rights*, (1), 82 [In Persian].
- Kazemi, D., & Molaei, A. (2025). Ideology and legitimate legislation: Revisiting an essential relationship. *Legal Studies*. <https://doi.org/10.22099/jls.2025.53421.5340> [In Persian].
- Mahmoudi, H., Brown, M. R., Amani Saribagloo, J., & Dadashzadeh, S. (2018). The role of school culture and basic psychological needs on Iranian adolescents' academic alienation: A multi-level examination. *Youth & Society*, 50(1), 116-136.
- Mahmoudi, V., & Yaganli, N. (2016). Amartya Sen's view on education and its assessment compared to conventional approaches. *Political-Economic Information Journal*, (306), 196–209 [In Persian].
- Mavlonov v. Uzbekistan, Communication No 1334/2004 U.N Doc. CCPR/C/95/D/1334/ 2004, (Apr. 29. 2009).
- May, S. (2008). Bilingual/immersion education: What the research tells us. In *Encyclopedia of language and education*, J. Cummins & N. H. Hornberger (Eds.), (pp. 19–34). Springer.
- McRae, K. D. (1997). *Conflict and compromise in multilingual societies: Finland*. Wilfrid Laurier University Press.
- Oestreich, J. E. (1999). Liberal theory and minority group rights. *Human Rights Quarterly*, 21(1), 108–132.
- Oestreich, J. E. (1999). Liberal theory and minority group rights. *Human Rights Quarterly*, 21(1), 108-132.
- Phillipson, R., Skutnabb-Kangas, T., & Varady, T. (1999). *Language: A right and a resource*, M. Kontra (Ed.). Budapest: Central European University Press.
- Qari Seyed-Fatemi, S. M. (2014). *Human rights in the contemporary world* (Volume One). Tehran: Shahr-danesh [In Persian].
- Rahae, S., & Rezaq Morandi, Z. (2017). The right to mother tongue and education. *International Journal of Human Rights*, 12(1), 95–116 [In Persian].
- Rahimi Khojasteh, H. (2012). The idea of seeking justice and its effect on the interpretation of legal rules (Emphasizing the thoughts of John Rawls), Doctoral dissertation, Shahid Beheshti University [In Persian].
- Rasekh, M. (2014). Theory of right. In *Right and Public Interest* (Vol. 2), M. Rasekh, Tehran: Nashr-e Ney [In Persian].
- Rasekh, M. (2016). *Philosophy of right and philosophy of public law*. Khaneh Andishmandan-e Olum-e Ensani [In Persian].
- Rasekh, M., & Ameri, F. (2014). The concept of third-generation rights. In *Right and Public Interest* (Vol. 2), M. Rasekh, Tehran: Nashr-e Ney [In Persian].

- Rasekh, M., & Bayat, M. (2011). The concept of public Interest. *Journal of Legal Research*, (56), 93–119 [In Persian].
- Rasekh, M., & Khodaparast, A. (2014). The right to know one's biological parents? In *Right and Public Interest* (Vol. 2), M. Rasekh, Tehran: Nashr-e Ney [In Persian].
- Rawls, J. (2008). A theory of justice (S. M. K. Sarvarian & M. Bahrani, Trans.). Pazhuheshkade-ye Motaleat-e Farhangi va Ejtemaii. (Original work published 2009) [In Persian].
- Salimi, A. (2017). Linguistic genocide, Master's thesis, Shahid Beheshti University (In Persian).
- Schenin, M. (2003). Additional Rights or added protection in Bergesmo Morten, Human Rights and Criminal Justice for the Downtrodden, Essays in Honour of Asbjorn Eid.
- Sen, A. (2015). *The idea of justice* (A. Azizi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (Original work published 2009) [In Persian].
- Seymour, M. (2001). Qui a peur des droits collectifs." La protection internationale des minorités linguistiques (Terminogramme 95–96). Saint-Laurent, Quebec: Les Publications du Québec.
- Sharifi, A. (2006). Examining the right to education in one's mother tongue in Iran's legal system in light of human rights Instruments, Master's thesis, Shahid Beheshti University [In Persian].
- Skutnabb Kangas, T. (2000). *Linguistic genocide in education-or worldwide diversity and human rights?* Ny, Routledge.
- Skutnabb-Kangas, T. (2000). *Linguistic genocide in education—or worldwide diversity and human rights?* Lawrence Erlbaum Associates.
- Tomuschat, Ch. (1983). *Protection of minorities under article 27 of the International Covenant on Civil and Political Rights*.
- Toscano, M. (2012). Language Rights as Collective Rights: Some Conceptual Considerations on Language Rights. *Res Publica: Revista de Filosofía Política*, (27), 109-118.
- UNESCO. (2003). Education in a multilingual world. UNESCO Publishing.
- Walzer, M. (2010). *Spheres of justice: A defense of pluralism and equality* (S. Najafi, Trans.). Nashr-e Sales. (Original work published 1983) [In Persian].
- Weitz, B. A. (1993). Equality and justice in education: Dewey and Rawls. *Human Studies*, 421-434.
- Yari Qoli, B., & Monsefi, R. (2023). Analyzing the concept of mother tongue in education documents and its manifestation in society based on critical discourse analysis framework. *Linguistic Research*, 14(2), 131–160 [In Persian].

Zare Kohanmoei, A. (2016). *The end of monolingualism*. Tabriz: Moghām Publishing [In Persian].



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی